

## پیشگفتار

واژه فلسفه ریشه یونانی دارد و برگرفته از کلمه ترکیبی فیلسوفیا<sup>1</sup> - به معنای دوستدار دانش - و مرادف پارسی آن لفظ دانش است. مشاء به معنای رونده یا بسیار رونده، عنوان یکی از مکتبهای بزرگ فلسفی است. لفظ مشاء همانند کلمه اشراق که بیانگر روش مکتب اشراقی است، نوع نگرش و شیوه مشائیان را بیان نمی‌کند لیکن کاربرد لفظ مشاء با مشتقات کلمه «تحصیل» نظیر عند المشائین المحصلین<sup>2</sup> و همچنین اهتمام و تأکید فراوان مشائیان برای سودجستن از عقل و استدلال در مباحث فلسفی، این لفظ را آن‌چنان دارای شاخصه‌های انصراف و تبادل معنا از لفظ گردانید که عنوان مشاء به تنهایی منادی بزرگ‌ترین مکتب فلسفی بحثی گردید و بنیان و طرفداران فلسفه مشائی با قرار دادن برهان و قیاس و تبیین واقعیت‌های جهان هستی بر اساس آموزه‌های عقلانی، مکتب فلسفی بزرگ و گرانسنگی را بنیان نهادند.

فارغ از هرگونه دوستداری و جانبداری می‌توان ادعا نمود، چنانچه تعریف فلسفه جستجوی عقلانی برای یافتن حقیقت و بازشناسی واقعیت از غیرواقعیت باشد، دستگاه فلسفی مشائی که ستون فقرات و زنجیره حلقات آن بر هستی‌شناسی استدلالی و برهانی استوار شده است، دقیق‌ترین و سنجیده‌ترین روش برای پی‌جویی مسائل فلسفی به‌شمار می‌آید، زیرا تنها موجود نظام مادی که توانایی اندیشیدن، تحلیل و تصمیم دارد از واپسین روزهایی که خود را شناخت و در اطراف خویش چنگ انداخت، همواره پیدایش هستی، بقا و فنا و رابطه پدیده‌ها و... اندکی از بی‌شمار پرسشهای اساسی فراروی او است، پرسشهایی که زمان و مکان، عالی و دانی، معلم و متعلم نمی‌شناسد و تمامی افرادی که قوه اندیشیدن در ایشان فعلیت یافته باشد به‌گونه‌ای تلاش می‌کنند تا پاسخی قانع‌کننده برای آنها بیابند و این همان چیزی است که به‌درستی تفکر فلسفی نام گرفته است و فیلسوف یعنی همان فیلسوفوس یونانی دوستدار دانشی است که می‌کوشد تفسیر عقلانی از واقعیت‌های سه‌گانه خود، محیط پیرامون و کیفیت ارتباط موجودات، خواه فراتر و خواه فروتر، با یکدیگر ارائه کند.

یادآوری این نکته ضروری می‌نماید که گفتار کسانی که خرد آدمی چه فردی و چه جمعی را برای حل تمام معماهای هستی کافی نمی‌دانند، سخنی به غایت نیکو است و داعیه اینان هیچ ناسازگاری با مدعای فیلسوفان ندارد چون فیلسوف مدعی نیست که فلسفه توانایی کشف همهٔ راز و رمزهای هستی را دارد بلکه او می‌گوید: فلسفه عهده‌دار اثبات واقعیت و ابطال خرافه و پندار به اندازه توان بشری است؛<sup>3</sup> کار فلسفه تمییز واقعیت از غیرواقعیت است نه کشف تمام واقعیت، در نتیجه ناتوانی خرد آدمی از درک تمام واقعیت‌های هستی ضربه‌ای به تلاش‌های فلسفی فیلسوف نمی‌زند تا گفته شود فیلسوف برای جلوگیری از آسیب‌پذیری باید به دامن کشف و شهود و درآمیختگی برهان و عرفان پناه برد، به تعبیری دیگر استدلال بر ناتوانی عقل بیش از

1. Philosophia

2. آغازین جمله صفحه نخست کتاب المبدأ و المعاد ابن سینا.

3. نخستین تعریف از فلسفه در دنیای اسلام به کندی برمی‌گردد او در رساله‌ای به نام الفلسفة الاولى فلسفه را چنین تعریف می‌کند: «فلسفه شناخت حقیقت اشیاء است در حد توانایی انسان» (شریف، م.م، تاریخ فلسفه در اسلام، ج 1، ص 596) بعدها این تعریف با اندک تفاوتی در ترکیب و کلمات مورد استناد همه فلاسفه بعد از او قرار گرفت.

هر چیزی برخاسته از خود عقل است، زیرا عقل می‌گوید: هرآنچه همانند او است آفریده و نیازمند است، و موجود آفریده و نیازمند وابسته به آفریننده بی‌نیاز است.

بر این اساس مسئله نیازمندی عقل قضیه‌ای است که اگر موضوع و محمول آن به‌درستی تصور شود هیچ ابهامی در درستی آن نخواهد بود چنان‌که بهره‌مندی از کشف و شهود، قرآن و عرفان برای وصول به واقعیات آن چنان بدیهی است که جای هیچ انکاری ندارد، لیکن اذعان به اینکه عقل آدمیان همه‌جا گره‌گشا نیست و محتاج کلک تدبیر است و اعتراف به این حقیقت که کشف و شهود تجربه‌ای شخصی و بسیار ارزشمند است، نباید به معنای یکسانی و یا درآمیختگی آن دو روش انگاشته شود.

برهان و عرفان هر یک می‌تواند به مدد دیگری بیاید اما هریک از این دو، روش خاص خود را دارد، فیلسوف آنگاه که تدریس فلسفه می‌کند وظیفه‌ای جز اثبات واقعیت ندارد خواه خدا و خواه ماده. از این رو، پی‌جویی و بررسی حقایق وجودی و اثبات آن با براهین عقلی وظیفه ذاتی است که فیلسوفان باید، فارغ از هرگونه پیش‌داوری در مسائل عقلی بدان ملتزم و متعهد باشند، راستی اگر مکاتب مهم فلسفی به مدرسان و شارحان خود پایبندی و وفاداری به این اصل مهم را توصیه می‌نمودند، هم‌اکنون افزون بر اینکه بسیاری از چالشها و مجادلات پردامنه‌ای که فلسفه با آن روبه‌رو است پدید نمی‌آمد، کارایی و اثرگذاری استدلالهای فلسفی نیز دوچندان می‌بود.

بسیاری از خرده‌گیریهایی که منتقدان می‌کنند، نظیر اینکه رکود و ایستایی فلسفه نتیجه قداست بخشیدن و خط قرمز گذاشتن برای آن است و یا اینکه پیوند فلسفه با آموزه‌های غیربرهانی سبب رمیدن دل‌های مؤمنان و عقیم ساختن استدلال است و ... ، نتیجه رویکرد غیرفلسفی به مسائل فلسفی است، آنگاه که فیلسوف در چهره عارف و متکلم ظاهر می‌شود مخاطب خویش را با این هراس مواجه می‌سازد که نکند پاسداری و حراست از گزاره‌های دینی و یا دریافتهای ذوقی و شهودی، سمت و سوی استدلالهای عقلانی را تحت‌الشعاع قرار داده باشد و در نتیجه آنچه ارائه می‌شود برهانی صرف و عقلانی محض نباشد.

نگارنده ضمن ارج‌گذاری به کشف و شهود به عنوان تجارب فردی که گهگاه بسیار ارزشمند و دقیق‌اند چنان‌که ابن سینا در نامه‌نگاریهای خود با ابوسعید ابوالخیر (357-440 ق) عارف بزرگ هم‌عصرش بر آن تأکید دارد،<sup>1</sup> معتقد است خلط و درآمیختگی روشهای رسیدن به واقعیت، هرچند در پاره‌ای از مسائل نتایجی یکسان داشته باشند، ضربه‌ای دوسویه دارد: از سویی اعتماد کسانی را که در پی یافتن واقعیت بر اساس استدلال‌اند متزلزل می‌کند و از سویی تلاش برای معقول ساختن پاره‌ای از امور، که عقل را به آن راهی نیست، سبب تزلزل ایمان مؤمنان می‌گردد و این ادعا که همه امور عالم صلاحیت و تاب استدلال عقلانی را دارند به معنای دست کشیدن از تمام راههای غیرعقلانی است، زیرا اگر خرد آدمی توانایی کشف همه راز و رمز هستی را داشته باشد، داعیه برای چنگ انداختن به دیگر راههای کشف واقعیت نخواهد بود و این چیزی است که مدعیان سود جستن از برهان، قرآن و عرفان آن را بر نمی‌تابند، زیرا افزون بر اینکه آموزه‌های دینی

1. سیره‌نویسان نوشته‌اند که ابن سینا با ابوسعید دیدار نموده است و پس از این دیدار شاگردان ابن سینا از او پرسیدند که شیخ را چگونه یافتی؟ گفت هرچه من می‌دانم او می‌بیند و چون از ابوسعید پرسیدند که بوعلی را چون یافتی؟ گفت هرچه ما می‌بینیم او می‌داند. مورخان در دیدار حضوری آن دو تردیدهایی کرده‌اند لیکن آنچه گزارش شده است بیان وضعیت و حالت فیلسوف و عارف است. برای اطلاع بیشتر به دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج 4، ص 26 مراجعه نمایید.

دایره و شعاع شناخت عقل را محدود می‌دانند، کارکرد ذاتی عقل به عنوان موجودی محاط گواهی اساسی بر درستی این ادعاست.

بنابراین، فیلسوف موحد با اذعان به این حقیقت که شعاع عقل انسانی توانایی کشف همه امور را ندارد، چنانچه از راه استدلال و برهان ناتوان از دستیابی به واقعیتی گردد ضمن اظهار عجز از اثبات آن واقعیت مفروض، اگر آن را مستظهر به قول مخبر صادق بداند آن را می‌پذیرد و در نظر او این پذیرش پشتوانه‌ای عقلانی دارد هرچند روش اثبات آن عقلانی نیست.

رئیس فلاسفه مشاء در جهان اسلام در بحث معاد با صراحت اعلام می‌کند «و یجب ان یعلم ان المعاد ما هو منقول من الشرع و لا سبیل الی اثباته الا من طریق الشریعۀ و تصدیق خبره النبوة»<sup>1</sup> معاد جسمانی که قسمی از معاد به‌شمار می‌آید راهی برای اثبات آن جز از طریق شرع و تصدیق قول پیامبر نیست و قسم دیگر یعنی معاد روحانی به وسیله عقل و قیاس برهانی قابل اثبات است.»

بیان ابن سینا برای اثبات معاد جسمانی گواه بسیار روشنی بر این مسئله است که برای اثبات مسائل فلسفی باید روشهای عقلانی و وحیانی را از یکدیگر تفکیک کرد و این همان نکته اساسی است که مکتب فلسفی مشائی را از سایر مکاتب فلسفی دنیای اسلام متمایز گردانیده است، مشائیان برای اثبات مسائل فلسفی تنها خود را ملتزم به نتایج عقلانی، استدلال و قیاس می‌دانند و استناد ابن سینا در مواردی بسیار اندک به آیات قرآن نظیر مسئله علم واجب به جزئیات «فَلَا يُرَبُّ عَنْهُ مِثْقَلُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ»<sup>2</sup> و یا در بحث حکیم مطلق «رَبُّنَا لَا يَأْخُذُ بِشَيْءٍ خَلَقَهُ ثُمَّ هَدَى»<sup>3</sup> و استناد به آیه «أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»<sup>4</sup> در برهان صدیقین<sup>5</sup> و... همگی پس از ارائه دلیل و اقامه برهان است و درحقیقت می‌توان سود جستن او از قرآن را نوعی تفخیم و تعظیم درباره این‌گونه مباحث به‌شمار آورد.

به هر روی آغاز رسمی فلسفه مشائی در دنیای اسلام به فیلسوف عرب ابویوسف اسحاق کندی (185-252 هـ) برمی‌گردد تا اینکه در قرن چهارم هجری فیلسوف پرآوازه حکیم ابونصر فارابی که به معلم ثانی نامبردار گشته است و برخی او را مؤسس فلسفه اسلامی می‌دانند نقش تاریخی و محوری خودش را در گسترش فلسفه در دنیای اسلام ارائه کرد. آثار به‌جا مانده از فارابی سرمایه بسیار بزرگی برای دانشمندان بعدی قرار گرفت، ابن سینا که خود فرزانه‌ای بی‌بدیل و ستاره‌ای کم‌نظیر در افق اندیشه بشری به‌شمار می‌آید می‌گوید: بیش از چهل بار کتاب مابعدالطبیعه ارسطو را مطالعه نمودم و مطالب آن برای من حل نگردید تا اینکه کتاب اغراض مابعدالطبیعه فارابی را یافتم و با مطالعه آن مشکلات مابعدالطبیعه برای من روشن گردید.<sup>6</sup>

1. ابن سینا، النجاة فی الحکمة المنطقية و الطبيعية و الإلهية، ص 291.

2. همان، ص 247؛ سبأ، 3.

3. ابن سینا، التعليقات، ص 18؛ التعليقات یکی از آثار بسیار ارزشمند ابن سیناست، این کتاب تعلیقه بر کتاب خاصی نیست بلکه تعلیقاتی متفرق بر مسائل فلسفی است (طه، 50).

4. فصلت، 53.

5. ابن سینا، الإشارات و التنبيهات، ج 3، ص 66.

6. مقدمه کتاب منطق المشرقین، ابن سینا، حرف ج.

## درباره کتاب حاضر

پیشینه مکتب فلسفی مشائی و دامنه مباحث آن، چنان گسترده و وسیع است که پرداختن به همه آنها، بی‌هیچ تردیدی سازوکار و مجال بسیاری می‌طلبد، حتی بیان، تفسیر و تحلیل تمامی آراء ابن‌سینا به عنوان یکی از فلاسفه مشاء در حوزه الهیات، ریاضیات، طبیعیات، طب و نجوم چیزی نیست که یک فرد به تنهایی بتواند عهده‌دار آن شود، به هر روی پژوهش حاضر که با اهتمام سازمان سمت به سامان رسیده است، در پی این است که با تدوین گزارشی از مهم‌ترین آراء ابن‌سینا درباره الهیات به معنای عام و خاص، در سطح دانش‌پژوهان کارشناسی ارشد فلسفه و کلام، گامی اندک در راستای ارائه دیدگاه‌های ابن‌سینا بردارد.

قبل از پرداختن به متن کتاب یادآوری چند نکته ضروری است:

1. چنان‌که اشارت رفت وظیفه پژوهش حاضر، بیان اهم آراء ابن‌سینا درباره الهیات بالمعنی الاعم و بالمعنی الاخص است و چنانچه گهگاه از این دایره خارج و به تطبیق دیدگاه ابن‌سینا با دیگر فلاسفه پرداخته شده است، در راستای همان وظیفه اصلی است زیرا در پاره‌ای از موارد تبیین درست یک رأی مبتنی بر شناخت سخن منتقدان و داوران بی‌طرف است.

2. در بحث وجودشناسی، به‌ویژه اصالت وجود، این‌چنین به نظر می‌رسد که قدری مباحث به درازا کشیده شده است، این امر اجتناب‌ناپذیر می‌نماید، زیرا اگر بنیان فلسفه مشائیان به‌خصوص ابن‌سینا به گفته شیخ اشراق بر وجود استوار گردیده است، شناخت درست و تحلیل دقیق تمامی مسائل فلسفی در گرو تفسیر درست و برداشت دقیق از مسئله وجود است.

3. در برخی از موارد این‌چنین به نظر می‌آید که فرضهای بسیار ابن‌سینا برای اثبات مدعا، درازگویی و ملال‌آور است و بهتر می‌نماید که اصل و اساس مدعا به طور پیراسته ارائه شود تا خواننده به‌سهولت و سرعت مطلب را بفهمد، راقم سطور در این مورد که ارائه اقسام و فرضهای گهگاه دور از ذهن، ملال‌آور و خسته‌کننده است دفاعی ندارد، لیکن نه‌تنها آن را درازگویی نمی‌داند - چون به گفته علامه طباطبایی «ابن‌سینا کسی است که با قیراط 1 سخن می‌گوید» - بلکه در بعضی از موارد کاستن یک فرض از فرضهای مسئله، اثبات آن را مخدوش می‌سازد، برای نمونه بنگرید به بحث اثبات هیولی.

4. پاره‌ای از مسائل الهیات به معنای عام و خاص به‌تنهایی از چنان گستردگی برخوردارند که هریک سزاوار پژوهشی مستقل با مجلدات متعدد است، چنان‌که خود ابن‌سینا درباره ذات و صفات الهی و نفس انسانی، افزون بر اینکه در جای‌جای آثارش به آنها پرداخته است، برای هریک از این مسائل کتاب و رساله‌های مستقل نگاشته است، از این رو پیشاپیش از اینکه در بحث اثبات صفات، از تمامی صفات حق تعالی بحث نشده و یا در بحث نفس و عقل جانب اختصار رعایت شده است پوزش می‌طلبیم.

5. تلاش شده است تا آنجا که امکان دارد مطالب به‌گونه‌ای روشن و به دور از پیچیدگی و ابهام ارائه شود و برای آسان‌سازی تطبیق و اینکه دانش‌پژوه بتواند همپای با متن حاضر از کتابهای ابن‌سینا و متون اولیه بهره‌گیرد، در هر مورد نشانیها و ارجاعات به طور دقیق ارائه شده است.

1. نگارنده به طور مکرر از استاد انصاری شیرازی (حفظه‌الله) که جزء نزدیک‌ترین و مورد اعتمادترین شاگردان مرحوم علامه طباطبایی به‌شمار می‌آیند، شنیده است که ایشان به نقل از علامه طباطبایی، می‌گفتند: «ابن‌سینا با قیراط سخن می‌گوید» قیراط واحد سنجش الماس است.

6. عدم بهره‌گیری یکسان از متون عربی به دلیل ایجاد زمینه استفاده از متون دست اول است، از این رو عبارات عربی دشوار، ترجمه و یا مفاد آن گزارش شده است و فهم عبارات آسان و روان به خوانندگان واگذار شده است.

7. متن حاضر قبل از انتشار در دوره کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی تدریس و برای کاستن از کاستیهای آن، ارزشیابی کلاسی دانشجویان منوط به ارزیابی نقادانه از متن گردید، حاصل آن ارزیابیها از سوی برخی از دانشجویان سختکوش نکات بسیار سودمندی بود که جای سپاس دارد.

8. نگارنده با خواننده در این برداشت که در پاره‌ای از موارد، جانبدارانه به آراء ابن سینا نگریسته شده است موافق است، لیکن یادآوری این نکته ضروری است که معیار دفاع، عقل و استدلال است، زیرا دانش‌پژوه مسائل فلسفی آنگاه که فلسفه می‌آموزد، از هیچ‌چیزی غیر از عقل نباید پروا داشته باشد و ملاک داوری برای درستی و نادرستی آراء فقط سنجه و ترازوی عقل است و سیره علمی اندیشمندان و بانیان مکاتب فلسفی گواه بر این است که توسعه و گسترش علوم اکتسابی بشری تنها وامدار خرد و اندیشه انسانی است، از این رو دوستداری و طرفداری از رأی و نظر اگر بدون پشتوانه عقلی باشد نه تنها هیچ‌گونه ارزش علمی در پی نخواهد داشت بلکه نقض غرض پی‌جویی فلسفی است.

9. به‌جدا می‌توان گفت با همه تلاش و وسواسی که انجام گرفته است، اثر پیش‌رو خالی از اشکال و نقص نیست. نگارنده امید دارد استادان ارجمند و پژوهشگران گرامی با اظهار نظر، وی را رهین منت و قرین لطف سازند و بر غنای اثر بیفزایند.

در نهایت، وظیفه جدی خود می‌دانم از همه همکاران علمی به طور عام و از استاد ارجمند جناب آقای دکتر احمد احمدی که متن حاضر را با حوصله و عنایت ویژه مطالعه و نکات سودمندی را یادآوری نمودند، و استاد محترم جناب آقای حشمت‌پور که همواره بهره‌های فراوان از محضر ایشان برده‌ام و همچنین مسئول معزز دفتر سازمان سمت در قم که مشوق و پیگیر کار بودند، سپاس ویژه و امتنان دوچندان ابراز نمایم.

محمد ذبیحی

شهریورماه 1385

## درباره ابن سینا

ابوعلی سینا، حسین بن عبدالله معروف به شیخ الرئیس و حجت الحق متولد 370 هجری مطابق با 980 میلادی است و تاریخ وفات او را 428 هجری مطابق با 1037 میلادی ثبت کرده‌اند. او پزشک، ریاضیدان، فیلسوف و منجم ایرانی متولد خرمین از توابع بخارا است. کهن‌ترین متنی که پیرامون حیات عادی و علمی او نوشته شده یکی، کتاب تتمه صوان الحکمه اثر ظهیرالدین ابوالحسن علی بن زید بیهقی است و دوم، گزارش ابن ابی اصیبعه در عیون الانباء وی و تاریخ الحکماء ابن قفطی است. ابن سینا در زمینه‌های مختلف دارای

آثار و تألیفات است و 131 نوشته اصیل و 111 اثر منسوب به وی ثبت شده است.<sup>1</sup> هرچند قرون متمادی از حیات شیخ می‌گذرد لیکن به خاطر زندگینامه‌ای که بخش نخستین آن توسط خود او و بخش پایانی آن را شاگردش عبیدالله جوزجانی نگاشته است، اطلاع بسیاری از حیات علمی و شخصی او در دست است. طبق گزارش تاریخ الحکماء قفطی، جماعتی از شاگردان شیخ از او خواستند که شرح حال خودش را بیان کند و شیخ دعوت ایشان را اجابت کرد و بخشی از احوالات خویش را املا کرد و سپس شاگرد باوفایش ابو عبید آن را تکمیل کرد.

ابو عبید می‌گوید: در «جرجان» مردی بود او را ابومحمد شیرازی می‌گفتند، بسیار محب این علوم بود خانه‌ای در جوار خویشتن، برای شیخ بخريد و شیخ را آنجا فرود آورد و من هر روز به خدمت او می‌رفتم و مجسطی می‌خواندم و منطق فرامی‌گرفتم، مختصر اوسط را آنجا برای من و ابومحمد شیرازی تصنیف کرد، کتاب مبدأ و معاد و کتاب ارساد کلیه و دیگر کتب کثیره همه را آنجا تألیف نمود.<sup>2</sup>

روش ابن سینا در مسائل فلسفی، استدلالی و عقلی است و در جهان اسلام آن را به عنوان تفکر برهانی و حکمت بحثی می‌شناسند. این روش همان شیوه مشائیان است و ابن سینا رئیس فلاسفه مشاء در دنیای اسلام است. البته چنان که خود او در بعضی از کتابهایش تصریح نموده است دو کتاب مهم و اساسی درباره آرای ویژه خودش پیرامون فلسفه و منطق نگاشته است، یکی از این دو اثر، کتاب حکمة المشرقیین است که بر اساس حکمت فلهویون و پاره‌ای از مسائل یونانیان درباره فلسفه و منطق تدوین کرده است.<sup>3</sup> از این کتاب جز قسمتی از منطق آن که باقی‌مانده بقیه به طور کلی از بین رفته است، کتاب مهم دیگر او الانصاف است که در آن آرای خودش را بیان نموده است<sup>4</sup> و ظاهراً در اثر حمله سلطان محمود غزنوی به اصفهان همراه با بسیاری از آثار ارزشمند و کتابهای دیگر از بین رفته است و یا به غزنین منتقل گردیده است، در هر صورت از این دو اثر مهم اکنون چیزی جز نام آنها که در لابه‌لای عبارات ابن سینا آمده اثری دیگر در دست ما نیست و چنانچه روزگاری هریک از این دو اثر یا بخشی از آن پیدا شود بدون تردید تحولی بسیار شگرف در پاره‌ای از مسائل فلسفی پدید خواهد آمد.<sup>5</sup>

فلسفه مشائی را ارسطو پایه‌گذاری کرد و بعدها از راه اسکندریه و انطاکیه و راههای دیگر وارد جهان اسلام شد و مورخان آغاز رسمی فلسفه را در جهان اسلام با ابویوسف بن اسحاق الکندی می‌دانند و سپس با ابونصر فارابی ادامه یافت و در دوران ابوعلی سینا به اوج خود رسید. خود او در این باره می‌گوید: هر صنعت و دانشی در آغاز شکل‌گیری همراه با کاستیه‌است و با مرور زمان رشد و نمو پیدا می‌کند و با سپری شدن زمانها فزونی می‌یابد و به کمال می‌رسد، از این رو فلسفه در عهد یونانیان خطابی و آمیخته به مغالطه و جدل بود و جمهور سخت به طبیعیات تمایل داشتند و پس از آن به ریاضیات و در نهایت به الهیات گرویدند و

1. برگرفته از دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج 4، ص 1 و 6.

2. دارانی، بهین، تاریخ الحکماء قفطی، ص 650.

3. مقدمه کتاب منطق المشرقیین.

4. کتابی تدوین نمودم و نام الانصاف را بر آن نهادم در این کتاب دانشمندان را به دو گروه مغربیان و مشرقیان تقسیم کرده‌ام این کتاب مشتمل بر بیست و هشت هزار مسئله بود (ابن سینا، المباحثات، ص 357).

5. برای آگاهی بیشتر به دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج 4، ص 9 و 10 مراجعه نمایید.

انتقال ایشان از دانشی به دانش دیگر همراه با اتقان و استواری نبود.<sup>1</sup>

بدون تردید اگر ابن سینا را مؤسس و پایه‌گذار فلسفه مشائی در جهان اسلام ندانیم، او نخستین کسی است که فلسفه مشائی را به صورت مدون و نظام‌مند در جهان اسلام ارائه کرد و بسیاری از مسائل آن را توسعه داد. او فلسفه خویش را بر اساس تصویری از وجود مبدئی الهی که در آن ذات و صفات به‌گونه‌ای متقن و مستدل تبیین گردیده است، بنا نهاد، دیدگاه او از خدای جهان، رابطه بسیار وثیق و غیرقابل تفکیکی با دیدگاه وی درباره جهان دارد.

ابن سینا به یمن نبوغ ذاتی و استعداد سرشار خدادادی توأم با پشتکار و تلاش فردی در مدتی کوتاه توانست در بسیاری از علوم و دانشهای بشری عصر خویش سرآمد، صاحب‌نظر و منشأ تحول گردد آثار به جای مانده از او در حوزه‌های هستی‌شناسی، خداشناسی، جهان‌شناسی، روان‌شناسی و ... بعد از گذشت قرن‌ها از عمر او افزون بر اینکه ژرف‌ترین و ماندنی‌ترین تأثیرات را بر علوم به‌ویژه تفکر فلسفی دارند، هم‌اکنون به عنوان معتبرترین کتابهای درسی حوزه و دانشگاه به‌شمار می‌آیند. به‌یقین اگر نظام فلسفی ابن سینا، و طراحی و مهندسی دقیق فکری او از خدا، جهان، ارتباط موجودات با یکدیگر و پیوند همه آنها با مبدأ کل به‌درستی تبیین و تفسیر گردد یافتن پاسخ بسیاری از پرسشها و شبهاتی که در حوزه معرفت‌شناسی و وجودشناسی دامنگیر فلسفه گردیده است خیلی دشوار نخواهد بود.

چنان‌که مشهور است ابن سینا را جزء فلاسفه‌ای می‌دانند که روش او در شناختن و شناساندن مبتنی بر عقل و استدلال است و به بیان دیگر او را حکیمی بحثی و استدلالی می‌شمارند. پرداختن او به ذوق و شهود و نوشتن مقامات العارفین را مربوط به سالهای آخر عمر او می‌دانند، لیکن به نظر می‌رسد با توجه به آنچه که پیش از این گفته شد که ابن سینا اوایل عمرش را در گرگان بوده و کتاب المبدأ و المعاد جزء تألیفات نخستین او بوده است<sup>2</sup> و از طرفی گفته‌اند که او در 21 سالگی به تألیف و تصنیف پرداخته است، تمامی اینها حکایت از این دارد که این گفته که او در پایان عمرش توجه به ذوق و شهود پیدا کرده است سخنی درست نیست بلکه او از ابتدای حیات علمی و از زمانی که دست به تألیف و تصنیف زده است علاقه‌مند به ذوق و شهود بوده و در سرتاسر عمر بدان باور و معتقد بوده است. او در کتاب مبدأ و معاد که جزء آثار نخستین وی به‌شمار می‌آید در فصل دوازدهم از مقاله نخست آن می‌گوید<sup>3</sup> که واجب‌الوجود معشوق، عاشق، لذیذ و ملتذ است و استدلالش این است که لذت یعنی ادراک خیری که مناسب است و

<sup>1</sup>. ابن سینا، الشفاء، الإلهیات، ص 310، ابن سینا کتابهای متعددی در فلسفه از جمله کتاب النجاة، الإشارات و التنبیها و عیون الحکمة و دانشنامه علائی را به رشته تحریر درآورده، ولی از همه مهم‌تر و مبسوط‌تر کتاب شفاء اوست که در واقع نخستین دائرةالمعارف علوم و فلسفه در عالم اسلام به‌شمار می‌آید. ... ابن سینا در کتاب شفاء از هیچ بحث و مطلبی در فلسفه و علوم فروگذاری نکرده و آن را به‌گونه‌ای تدوین کرده که خوانندگان آن، از کتابهای دیگر بی‌نیاز باشند چنان‌که خود می‌گوید: «و قد قضیت الحاجة فی ذلک فیما صنفه من کتاب الشفاء العظیم المشتمل علی جمیع علوم الاوائل حتی الموسیقی بالشرح و التفصیل» ابن سینا، دانشنامه علائی، رساله منطق، ص 3.

<sup>2</sup>. برای آگاهی بیشتر ر.ک.: تاریخ الحکماء قفطی، ص 560؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج 4، ص 1-49؛ تاریخ فلسفه در جهان اسلام، ج 1، ص 638-721؛ نامه دانشوران ناصری، ج 1، ص 89-164؛ و فیات الاعیان، ج 2، ص 157-162؛ تاریخ فلسفه اسلامی، ص 226-236 و الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج 14، ص 201.

<sup>3</sup>. «فی انه بذاته معشوق و عاشق و لذیذ و ملتذ و أن اللذة هی ادراک الخیر الملائم...» (ابن سینا، المبدأ و المعاد، ص 18).



خداوند خیر محض است و اگر موجودی جمال و خیر محض باشد حب به او شدید است و این چنین موجودی معشوق و محبوب است و ذات او نسبت به ذات بزرگ‌ترین عاشق و معشوق است و عظیم‌ترین لذت‌برنده و لذت‌دارنده، تا به اندازه‌ای که هیچ چیز را نمی‌توان قیاس به او کرد و سپس می‌گوید: «و لیس عندنا لهذه المعانی أسامی غیر هذه الأسامی فمن استبشعها استعمل غیرها» ما کلمات و الفاظی غیر از این نیافتیم که بتواند بیانگر این حقیقت باشد اگر کسی آن را نمی‌پسندد الفاظی دیگر ارائه نماید. در کتاب *التعلیقات* می‌گوید: «هو عاشق لذاته و ذاته مبدء کل نظام الخیر، فیکون نظام الخیر معشوقاً له بالقصد الثانی».<sup>1</sup>

خواننده آنگاه که این سطور را مطالعه می‌کند نه تنها تفاوتی بین این سخنان و آنچه در کتاب *الاشارات* و *التنبیهات* که ظاهراً جزء آخرین تألیفات او است، نمی‌بیند بلکه عبارات هر دو را دارای پیامی واحد و محتوایی یکسان می‌داند، در آنجا می‌گوید: «أجل مبتهج بشیء هو الأول بذاته لأنه أشد الأشياء إدراكاً لاشد الأشياء کمالاً».<sup>2</sup>

هدف از بیان این مطلب تأکید بر این نکته است که ابن سینا در سراسر حیات علمی، ضمن اصل شمردن استدلال و برهان به عنوان استوارترین راه وصول به معرفت‌های پایدار به ذوق و شهود به عنوان راهی که برای خود شخص سودمند و یقین‌آور است باور داشته است.

به هر روی، می‌توان ادعا نمود که ابن سینا بزرگ‌ترین فیلسوفی است که در پرتو تواناییهای ذاتی و همت عالی توانست گره‌های فکری بسیاری را باز و راه‌های دشوار و صعب‌العبوری را که فراروی اندیشه بشری قرار داشت هموار سازد، هرچند او در روش کلی متأثر از ارسطو است و در مسائل فلسفی از منطق ارسطویی و تمایزات او در تبیین مسائل استفاده می‌کند و بر همین اساس هم بیشترین تأثیر را در راهیابی تفکر ارسطویی به ساحت مسائل فلسفی به دنیای اسلام دارد لیکن ابتکار و نوآوری، خلاقیت و تأثیرگذاری او در عرصه‌های مختلف فلسفه کم‌نظیر است و نگاه او به مسئله وجود همراه با تصویری که از خدای واجب‌الوجود ارائه می‌کند مکتب فلسفی او را کاملاً از ارسطو متمایز نموده است. او وجود را هسته بنیادین مسائل فلسفی می‌داند و این همان نکته اساسی است که فلسفه او را از فلسفه یونانیان متمایز و برتر ساخته است.<sup>3</sup>

<sup>1</sup>. *التعلیقات*، ص 82.

<sup>2</sup>. *الاشارات و التنبیهات*، ج 3، ص 359.

<sup>3</sup>. ابن سینا در منطق شفا به نقل از ارسطو می‌گوید: ما از پیشینیان منطق را به ارث نبردیم، مگر قواعد غیر منظم و ترتیب و تنظیم قواعد و جدانمودن قیاس‌های دارای نتیجه از قیاس‌های بدون نتیجه، کاری که با تلاش فراوان و زحمت بسیار که شبها را تا سپیده‌دم بیدار مانده‌ام حاصل آمد. در ادامه ابن سینا در مقام سپاس از ارسطو، خطاب به پژوهشگران و طالبان علم می‌گوید انصاف دهید و تفکر کنید که آیا در این سالیان دراز پس از ارسطو کسی آمده که بر منطق چیزی بیفزاید یا او را مورد اشکال و کاستی قرار دهد بلکه ارگانون ارسطو کامل و غیرقابل خدشه و ملاک درستی اندیشه‌ها و دانشها و معیار استواری تفکرها و بینشهاست و ملاکی بر همترای پرسشها و پاسخهاست (برگرفته از کتاب *منطق حجة الحق* یا *ارگانون بوعلی*، حرف د، نگارش زین‌الدین جورابچی).